نگاه

چرا روز بین‌المللی زن؟

لیلا علی‌کرمی . وکیل پایه‌یک دادگستری

● روایت‌های مختلفی از نام‌گذاری هشتم مارس به‌عنوان روز بین‌المللی زن وجود دارد؛ اما نظر غالب، آغاز این روز را در سال ۱۸۵۷ می‌داند؛ زمانی که زنان کارگر کارخانجات نساجی نیویورک در اعتراض به شرایط کارشان به پا خاستند. اختلاف‌نظرها درخصوص چگونگی آغاز این جنبش مهم نیست؛ مهم آن است که همه چیز از آگاهی زنان و اعتراض آنها به شرایط دشوار و ناخوشایندشان آغاز شد. زنان کارگری که در شرایط سخت کار می‌کردند، دیگر طاقتشان طاق شده و دست به اعتراض زدند تا اوضاع و احوال را به نفع خود تغییر دهند. با رشد آگاهی و دانش زنان، به تدریج در سراسر دنیا، آنها اعتراضات خود به شرایط ناخوشایند را علنی کرده و خواستار شرایط بهتر و حقوق قانونی مناسب‌تر برای خود شدند. در پاسخ به تلاش‌های بی‌وقفه زنان در پیشبرد حقوق خود، سازمان ملل متحد سال ۱۹۷۵ را به‌عنوان سال بین‌المللی زنان اعلام کرد. دو سال بعد، یونسکو هشتم مارس را به‌عنوان روز جهانی زن به رسمیت شناخت. از آن زمان تاکنون، اقدامات زیادی در سطوح ملی و بین‌المللی برای بهبود حقوق زنان انجام شده است. شاید بتوان گفت مهم‌ترین اقدام در راستای به‌رسمیت‌شناختن حقوق زنان در سطح بین‌المللی، تصویب کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان است؛ این سند ۳۰ماده‌ای در سال ۱۹۷۹ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. به‌طورکلی هدف اصلی کنوانسیون، تضمین برابری حقوقی و عرفی زن و مرد در کلیه امور ازجمله زندگی خانوادگی و اجتماعی است. این سند قانونی علاوه بر تساوی حقوقی به برابری عرفی زن و مرد نیز توجه داشته و از دولت‌ها می‌خواهد علاوه بر اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز و تصویب قوانین جدید، در اصلاح آداب و رسومی که ناقض برابری زن و مرد هستند نیز بکوشند. درحال‌حاضر بیش از ۱۹۱ کشور عضو کنوانسیون هستند، اما هنوز ایران به کنوانسیون نپیوسته است. سؤال اساسی آن است که آیا در واقعیت و در عمل، کنوانسیون رفع تبعیض از زنان و سایر اقدامات صورت‌گرفته از سوی سازمان ملل و کشورهای عضو آن، به زنان در رسیدن به برابری حقوقی و عرفی کمک کرده است؟ بدون شک این اقدامات بدون تأثیر نبوده و کمک درخور توجهی برای زنان در این راه پرتلاطم بوده است، اما به جرئت می‌توان گفت هنوز زنان تا رسیدن به خواسته‌های قانونی خود، راهی طولانی پیش‌رو دارند؛ چراکه هنوز فرهنگ مردسالار که طی قرن‌ها در بطن جوامع ریشه دوانده، مانعی سرسخت بر سر راه زنان است. در بسیاری از کشورها، خلأ قانونی و نامتناسب‌بودن قوانین، به کمک فرهنگ مردسالار آمده و حامی مردانی شده است که کوله‌بار فرهنگ مردسالار را با خود حمل می‌کنند؛ کوله‌باری که فقط پر از آذوقه برای همسر یعنی مرد است و سهمی برای همسفر، یعنی زنی که می‌خواهد شریک این راه باشد، در آن نیست. ازاین‌رو، با اینکه سال‌های متمادی از تلاش‌های زنان برای بهبود وضعیت حقوقی و اجتماعی‌شان می‌گذرد، هنوز در بسیاری از کشورهای جهان، زنان و دختران قربانی تبعیض‌های قانونی، عرفی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هستند که صرفا بر اساس جنسیت بر آنها تحمیل می‌شود. زنان ایرانی نیز مستثنا از این امر نیستند. در ایران مدرن هنوز زنان ایرانی با قوانینی سروکار دارند که شخصیت انسانی آنها را زیر سؤال می‌برد. در ایران، دختران زیادی از سد سنت و رسوم گذشته و در آرزوی آینده‌ای بهتر، سال‌های جوانی را وقف کسب علم و دانش کرده‌اند. آمارها نیز حکایت از افزایش نرخ تحصیل دختران در مقاطع تحصیلات عالی دارد، اما آنچه قانون برای این دختران نوشته، آنها را در معرض خطراتی قرار می‌دهد که شاید پیش‌بینی آنها در زمانی خاص میسر نبوده است. برای مثال، مطابق قانون مدنی، شوهر می‌تواند زنش را از شغلی که منافی مصالح خانوادگی است، بازدارد. علاوه بر این، قوانین ایران حاوی مقرراتی است که زن و مرد را به‌طور مساوی مورد خطاب قرار نداده و ازاین‌رو تبعیضاتی بر زنان صرفا به واسطه زن‌بودنشان روا داشته است. برای نمونه، هنوز به موجب قانون زن برای اخذ گذرنامه احتیاج به اجازه شوهر دارد و پس از اجازه و صدور گذرنامه نیز شوهر هروقت بخواهد می‌تواند مانع خروج زنش از کشور شود. کم نیستند زنانی که بار اداره مالی خانواده را بر دوش کشیده و ازاین‌رو تمام وقت خود را صرف کار در بیرون منزل و کار در خانه می‌کنند، اما قانون ریاست خانواده را از آنِ شوهر دانسته و علاوه بر تبعیض صریح قانونی، راه را برای تبعیضات عرفی نیز هموار کرده است. در این‌گونه موارد، زنی که نان‌آور خانه است، باید حفظ ظاهر کرده و تمام اقدامات خود را به حساب همسرش گذاشته و دم برنیاورد تا خدای نکرده «مردانگی» مردِ خانه خدشه‌دار نشود. به همین اعتبار، نه در مناسبت‌های خاص بلکه همواره باید از قانون‌گذاران خواست که قوانین تبعیض‌آمیز را اصلاح کرده و قوانینی وضع کنند که متناسب با شأن انسانی زنان باشد. بر عهده دولت‌هاست که در راستای ارتقای فرهنگ، سنت و آداب جوامع تلاش کرده و راه را بر اعمال هرگونه تبعیض مسدود کنند.

روایت‌هایی از خشونت خانگی در روز جهانی زن

سلاخ‌خانه شماره ۲۸

شهرزاد همتی: یک دستش شرحه‌شرحه و دست دیگرش از انگشتان قطع شده، چشمی که از دست رفته، صورتی با زخم‌های عمیق، سری با ۲۰۰ بخیه و پاهایی که از چندین قسمت با قمه دست‌ساز محسن دیگر نای قدم‌برداشتن ندارند، تنها بخشی از رنج ۲۶ساله اشرف‌السادات است. اشرف‌السادات حسینی که در پاییز امسال اخباری درباره کاردآجین‌شدنش در رسانه‌ها منتشر شد، حالا حتی نتوانسته طلاقش را ثبت کند و هنوز دادگاه همسرش محسن برگزار نشده است. این روایتی بدون سانسور از یکی از قربانیان خشونت خانگی است. درحالی‌که مطابق ابلاغ‌های جدید نهادهای مربوطه، سازمان‌هایی نظیر بهزیستی و پزشکی قانونی از ارائه گزارش درباره آمار خشونت خانگی منع شده‌اند، دخترانی نظیر رومینا اشرفی یا در دوران نوجوانی سر از تنشان جدا شد یا زنانی شبیه اشرف‌السادات در گوشه‌ای از شهر زیر حملات یکی از اعضای خانواده تکه‌وپاره شدند. اشرف‌السادات بیش از سه ماه است زمین‌گیر شده و همسرش بلاتکلیف در زندان است. دو ماه پیش از وقوع این اتفاق، اشرف‌السادات دو مرتبه مورد آزار فیزیکی محسن قرار گرفته بود و شکایت او در دادگاه ثبت شده بود، اما آزادی محسن با کفالت باعث شد آخرین بار ضربات مهلکی بر بدن اشرف‌السادات وارد شود و او دیگر هیچ وقت آدم قبل نباشد. در ۲۵ آبان امسال، زمانی که فرزندان اشرف در خانه نبودند، محسن با شکستن شیشه‌های آشپزخانه با قمه به او حمله می‌کند و بعد از بیهوشی اشرف، به گمان آنکه او مرده است از صحنه جرم فرار می‌کند. هرچند محسن در زندان است، اما دو فرزندش و همسر زخمی و ناتوانش از عدم پیگیری‌ها و احتمال آزادی او ابراز نگرانی می‌کنند. محسن تهدید کرده در صورت آزادی اشرف و دو فرزندش را خواهد کشت. در هنگام این روایت، اشرف بارها می‌گوید: یعنی من چون زن هستم کسی نباید از من دفاع کند؟ کدام قانون در برابر این بی‌عدالتی پشت من می‌ایستد؟

روایت‌های یک قربانی

ساعت ۱۰ شب شنبه، اشرف و پسرش علیرضا در خانه خواهر اشرف منتظر ما هستند. تمام صورتش باندپیچی و تازه از بیمارستان بازگشته است. پین‌هایی که دست قطع‌شده‌اش را مجددا پیوند زده‌اند، باز کرده‌اند و اشرف از درد می‌پیچد. یک دست از انگشتان قطع شده و دیگر کارایی ندارد و دست دیگر هم تنها یک نمایی از دست است و انگشتانش امکان حرکت ندارد. سوی چشم راستش از بین رفته و پزشکان از آسیب جدی به عصب چشمانش خبر می‌دهند. اشرف در ۲۶سالگی، با هزار امید و آرزو از طریق یکی از دوستان با محسن آشنا می‌شود و با او ازدواج می‌کند. آن زمان او دانشجوی ترم چهار حقوق و کارمند رسمی بنیاد شهید بود. محسن هم با دوستانش در یک چاپخانه کار می‌کرد. اختلاف‌ها و مشکلات از همان ابتدا خود را نشان می‌دهند. محسن شکاک است و به مواد مخدر اعتیاد دارد، اشرف را کتک می‌زند و به او اجازه نمی‌دهد به زندگی عادی خودش برسد. اشرف از درد به خودش می‌پیچد و از پسرش می‌خواهد که کمکش کند کمی بنشیند. میزی پر از دارو که با بی‌نظمی روی هم تلنبار شده و چای ازدهن‌افتاده‌ای که اشرف برای خوردنش باید از کسی کمک بخواهد، تنها وسایلی است که مورد نیاز اوست. بخاری به مبلی که جای استراحت اوست چسبیده و با این وجود، اشرف مدام می‌لرزد. بوی مریضی در تمام خانه می‌آید. اشرف لباس‌های بیمارستان به تن دارد و روی آستین‌های پیراهنش رد خون تازه مشهود است که احتمالا متعلق به تعویض پانسمان دست‌های اوست. از او می‌خواهیم کمی از زندگی‌اش بگوید. از روز واقعه که در خانه تنها بود و محسن به قصد کشتنش به خانه آمد. او به سال‌های دورتر بازمی‌گردد و می‌گوید: «من متولد سال ۴۳ هستم. پیش از ازدواج دانشجوی رشته حقوق بودم و از طریق یک آشنا با همسرم ازدواج کردم. دقیقا ۲۸ سال پیش به خواستگاری آمد و با توجه به آشنابودن با خانواده او، ازدواج کردیم. بعد از سه ماه با هم ازدواج کردیم و آرام‌آرام مشکلات ما بیشتر شد. همسرم شکاک بود و مصرف مواد مخدر، او را شکاک‌تر می‌کرد. وضعیت مالی خوبی نداشت و همیشه برای تأمین معاش روزانه دچار مشکلات زیادی بودیم. بعد از مدتی به دلیل مشکلاتی که داشتیم، پدرم وادارم کرد به خانه پدری برگردم. آن زمان باردار بودم، فرزندان دوقلویم را در شکم داشتم و شرایط روحی مناسبی هم نداشتم. بعد از به دنیاآمدن فرزندانم به خانه برگشتم؛ چراکه هم توانایی رهاکردنشان را نداشتم و هم اینکه از امنیت جانی فرزندانم می‌ترسیدم. بازگشتن من به خانه محسن باعث دلخوری و قهر پدرم شد، اما من چاره‌ای نداشتم، فرزندانم در آن زندگی کسی را نداشتند و من مجبور بودم به خانه برگردم. مسائل و مشکلات ما در تمام این سال‌ها ادامه داشت. دو مرتبه بینی دخترم را شکست. سر کار نمی‌رفت. در خانه با دوستانش مدام در حال درست‌کردن قمه‌های دست‌ساز بود و با یکی از همین قمه‌ها هم این بلا را به سرم آورد».

اشرف درباره زندگی‌اش روایت‌های زیادی دارد؛ از کتک‌هایی که در تمام سال‌های زندگی مشترک خورد و به خاطر عدم حمایت قانونی دم نزد. او بعد از به‌دنیاآمدن فرزندانش درس و کار را کنار گذاشت، اما سختی زندگی و نبودن همراه برای تأمین معاش، او را وادار کرد چند سال پیش دوباره به دانشگاه برگردد و با مساعدت مسئولان دانشگاه درسش را ادامه دهد و مدرک کارشناسی خود را در رشته حقوق بگیرد. اشرف دوباره به کار در بنیاد شهید مشغول می‌شود، اما این بار به صورت قراردادی و برای اینکه بتواند در استخدام قراردادی بنیاد بماند، نیاز به مدرک تحصیلی داشت؛ او درس می‌خواند و کار می‌کند تا دیگر دستش جلوی محسن دراز نباشد و بتواند آبرومند فرزندانش را بزرگ کند. او می‌گوید: «همیشه به من تهمت می‌زد، بددل و شکاک بود. من توجه نمی‌کردم، دلخوش بودم به بچه‌هایم و فکر می‌کردم یک روز همه چیز تمام می‌شود. فکر نمی‌کردم انتهای زندگی با یک مرد شرور، بلایی باشد که امروز به سرم آمده است». هیچ‌وقت او را دکتر نبردید؟ این سؤال را من می‌پرسم و اشرف می‌گوید: «هم مواد مصرف می‌کرد، هم قلدر بود. به این نحوه زندگی عادت داشت و اصلا زیر بار این نمی‌رفت که باید معالجه شود. چاپخانه تعطیل شد و بعد از آن روی ماشین سنگین کار کرد. یک ماه سر کار بود و چهار ماه بی‌کار. با صاحب ماشین دعوا می‌کرد و بیرونش می‌کردند. بعد از گذشت ۱۵ سال فکر کردم باید کاری بکنم؛ به دانشگاه برگشتم و دوباره کار و تحصیل را از سر گرفتم». به گفته پسر اشرف، آنها چندین بار محسن را در کمپ‌های ترک اعتیاد بستری کرده‌اند، اما دوره پاکی او چندان طولانی نبود؛ یا نمی‌خواست یا نمی‌توانست مواد را کنار بگذارد و از چهار سال گذشته دیگر شروع به مصرف مواد مخدر صنعتی کرد.

اشرف می‌گوید: «شیشه که می‌کشید مدام در توهم بود و به همه ما تهمت می‌زد. حرف‌هایی می‌زد که اصلا باورکردنی نبود. همیشه دعوا داشتیم و در مظان اتهام او بودیم. سر کار می‌رفتم و خرج زندگی روی دوشم بود. اسباب زندگی را عوض می‌کردم و سعی می‌کردم زندگی را برای فرزندانم ساده‌تر کنم. تا همین اول شهریور امسال که محسن روی دیگر خودش را نشان داد. من از سر کار آمدم و محسن در حال رنگ‌کردن در ورودی بود. از همان اول که از راه رسیدم، مدام به من می‌پیچید. رفتم برایش چای آوردم و دوباره شروع کرد به حرف‌های بی‌ربط زدن. در توهم بود و از گذشته تا امروز را مدام به میان می‌کشید و تهمت می‌زد. بچه‌ها سر کار بودند. به او گفتم چرا تهمت می‌زنی؟ عصبانی شد و گلدان را در سرم خرد کرد. این کار باعث شد سرم و قفسه سینه‌ام بشکند. زنگ زدم به اورژانس و برادرم و فرزندانم را هم خبر کردم. پلیس ۱۱۰ پرونده را صورت‌جلسه کردند و من بیمارستان بستری شدم. با رسیدن پلیس پسرم هم آمد و قبل از اینکه پلیس به دستان محسن دستبند بزند، او برای پسرم قمه کشید. همان جا مأموران از همسرم چهار قمه کشف کردند و در صورت‌جلسه آوردند. فردای همان روز خواهر همسرم برای محسن وثیقه می‌گذارد و همسرم آزاد می‌شود، محسن را با فیش حقوقی ۶۰۰هزارتومانی آزاد می‌کنند و ترس به جان ما می‌افتد. من بعد از مرخص‌شدن به خانه خواهرم آمدم؛ اما دخترم کرونا گرفت و من مجبور شدم دوباره به خانه خودمان برگردم تا از دخترم مراقبت کنم. محسن البته خانه نبود و منتظر رأی دادگاه بودیم. خانه محسن در فرحزاد بود و ما آنجا زندگی می‌کردیم و من دوباره آنجا برگشتم. در این مدت پسرم تصمیم گرفت پدرش را در کمپ بستری کند. او به کمپ رفت و دو روز بعد دوباره خانواده‌اش با شکایت از فرزندم به جرم آدم‌ربایی محسن را از کمپ بیرون آوردند. محسن به خانه آمد و شروع به گریه‌کردن کرد. محسن به بهانه اینکه برای پرستاری از دخترم به خانه برگردم، وسایلش را جمع کرد و رفت و من به خانه برگشتم. یک ماه بعد، جلوی در خانه در حال آب‌دادن به درختان بودم که با موتور سر راهم سبز شد. شروع به خوشمزگی‌کردن کرد و گفت دلت برایم تنگ نشده؟ چرا نمی‌آیی رضایت بدهی؟ من محلش نمی‌گذاشتم که دوباره رفت در فاز تهمت‌زدن. به او گفتم این‌قدر به ما تهمت نزن... . دنبال بهانه بود تا من را داخل خانه بکشاند. پوتین‌هایش را می‌خواست و وادارم کرد که به داخل خانه بروم. تا وارد خانه شدم در را بست و هلم داد و پایش را روی گردنم گذاشت و گفت تا کی می‌خواهی ادامه بدهی؟ چرا رضایت نمی‌دهی و مهریه‌ات را نمی‌بخشی؟ من داشتم خفه می‌شدم و گفتم رضایت می‌دهم و ولم کرد و رفت. دوباره از او شکایت کردم و به پزشکی قانونی رفتم و شکایت دوم از محسن را در عرض دو ماه ثبت کردم. دوباره با ترس و لرز به خانه برگشته بودیم و سعی می‌کردیم به زندگی عادی برگردیم. تا روز ۲۵ آبان که در خانه بودم و تازه از سر کار برگشته بودم. محسن در پارک کشیک ما را می‌داده تا ببیند من در خانه کی تنها هستم؟ یک قمه برای کشتن من ساخته بود. در ساختمان هیچ‌کس نبود و منتظر برگشتن فرزندانم بودم که دیدم از حیاط صدا می‌آید. گفتم کیه؟ در هال را زد و گفت من سعید هستم، خواهرزاده محسن. در را باز نکردم و آمدم از پنجره هال فرار کنم و دیدم جلوی پنجره بسته است و نمی‌توانم فرار کنم. محسن پنجره آشپزخانه را شکست و من به پسرم زنگ زدم و خبر دادم و بعد از در خانه فرار کردم. جلوی در خانه بودم که قمه را به پایین پایم زد و من افتادم زمین. آشیل پایم و سه تاندوم پایم پاره شد و من داخل کوچه افتادم. محسن با قمه شروع به زدن در سر و صورتم کرد و هرچه می‌زد من با دست می‌گرفتم که باعث قطع‌شدن پنجه‌هایم شد و سرم ۲۰۰ بخیه خورد. نمی‌دانم چه زمانی بیهوش شدم. پسرم که آمد همسایه‌ها رویم چادر کشیده بودند و فکر می‌کردند مرده‌ام. محسن به همه زنگ می‌زند و می‌گوید بالاخره کشتمش. ۱۵ روز بعد هم که توسط پلیس امنیت دستگیر شد، به بازپرس در جواب اینکه تا چه زمانی به او قمه می‌زدی، گفته بود که تا زمانی که فکر کردم تمام کرد».

قربانیان خشونت و راهکار حقوقی

زهرا مینویی، وکیل دادگستری و فعال حوزه زنان، در آستانه روز جهانی زن به سؤالات «شرق» پاسخ می‌دهد. او با بیان اینکه در قانون مجازات اسلامی، خشونت خانگی به صورت مشخص تعریف نشده است، می‌گوید: «دلیل این مسئله این است که ما قانون ویژه درباره خشونت نداریم. بسیاری از کشورها، حتی کشورهای مسلمان مانند ترکیه، افغانستان و پاکستان و اندونزی، قوانین ویژه درباره حمایت از زنان در برابر خشونت خانگی دارند که به صورت مشخص نامش لایحه منع خشونت خانگی است. در این قانون، خشونت خانگی و انواع آن و سازوکارهای حمایتی آن تعریف شده و حتی رویکردهای‌شان درباره مجازات بزهکار هم در آن قانون دیده می‌شود؛ اما ما در قانون مجازات اسلامی تعریف ویژه از خشونت خانگی نداریم و در قوانین مربوط به خانواده هم تعریفی از خشونت خانگی موجود نیست؛ چون خشونت خانگی در قانون تعریف نشده، سازوکارهای حمایتی درباره‌اش تدارک دیده نشده است. به بیان دیگر با زن خشونت‌دیده اگر خشونت فیزیکی باشد، قانون و دستگاه قضائی همان برخوردی را می‌کند که با دو مردی که در خیابان دست به گریبان شده‌اند و ضرب و جرح عمدی داشته‌اند. هر دو گروه به پزشکی قانونی فرستاده می‌شوند، از هر دو گروه درخواست ادله می‌شود تا مشخص شود مورد ضرب‌وجرح قرار گرفته‌اند. همین‌طور درباره خشونت جنسی، خشونت اقتصادی، خشونت روانی هم نه‌تنها در قانون مجازات جرم‌انگاری نشده‌اند؛ بلکه طریقه اثبات آنها هم بسیار دشوار است».

او در پاسخ به این سؤال که آیا تا به حال موکلی داشته‌اید که قربانی خشونت خانگی باشد و بیشتر این زنان با چه خشونتی دست به گریبان هستند؟ می‌گوید: «بارها؛ من موکلان بسیاری داشته‌ام که مورد خشونت خانگی واقع شده‌اند. اکثر موکلانی که برای پرونده طلاق یا نفقه مراجعه می‌کنند و از بین سطور حرف‌هایشان متوجه می‌شوید که مورد چه خشونتی قرار می‌گیرند. متأسفانه به خاطر نداشتن آگاهی و فرودست‌انگاری همواره زنان، این زنان تحت فشار هستند و اساسا هم میزان آگاهی کمی دارند و دشوار است تشخیص دهند که رفتاری که با آنها شده، مصداق خشونت است و حتی وقتی هم بدانند که مورد خشونت واقع شده‌اند، هیچ ابزاری برای اینکه حمایت شوند، ندارند. نه نهادهای اجتماعی و مدنی برای حمایت آنها وجود دارد، نه خانه امن به اندازه کافی وجود دارد و نه قانون به این مسئله نگاه ویژه دارد. قانون نه‌تنها به این مسئله نگاه ویژه ندارد؛ بلکه حداقل‌های حمایتی را هم رعایت نکرده. زن‌ها وقتی دچار خشونت فیزیکی می‌شوند؛ چون برایشان عینیت بیشتری دارد، می‌گویند شوهرمان دست بزن دارد! ولی وقتی مدت‌ها مرد به آنها هیچ هزینه‌ای برای گذران زندگی نداده است، نمی‌دانند این نامش خشونت اجتماعی و اقتصادی است. وقتی به آنها اجازه خروج از کشور و تحصیل و کار داده نشده، نمی‌دانند این خشونت اجتماعی است. خشونت جنسی و روانی را هم نمی‌شناسند».

او با بیان اینکه در قانون مجازات اسلامی یک ماده درباره ضرب‌وجرح داریم و همچنین یک ماده درباره افترا و توهین تصریح می‌کند: «درباره این دو خشونت فیزیکی و روانی اگر زن بتواند برای دادگاه ادله اثبات بیاورد و ثابت کند که از طرف همسر مورد ضرب‌وجرح قرار بگیرد، می‌تواند به این دو ماده استناد کند و تقاضای مجازات داشته باشد. باید دقت داشت این دو ماده درباره همه است و نه صرفا راجع به زنان. ماده ۵۳قانون خانواده مصوب سال ۹۱ می‌گوید: هرکس با داشتن استطاعت مالی، نفقه زن خود را در صورت تمکین او ندهد یا از تأدیه نفقه سایر اشخاص واجب‌النفقه امتناع کند به حبس تعزیری درجه شش محکوم می‌شود. تعقیب کیفری منوط به شکایت شاکی خصوصی است و درصورت گذشت وی از شکایت در هر زمان تعقیب جزائی یا اجرای مجازات موقوف می‌شود. ماده ۶۰۸ قانون مجازات هم در مورد توهین است. همچنین فصل هفدهم قانون مجازات هم درخصوص جرایم علیه اشخاص است که خشونت فیزیکی را جرم‌انگاری کرده است. با دقت در فصل هفدهم قانون مجازات یا فصل ۱۵ راجع به توهین، متوجه می‌شویم که این جرایم در واقع به صورت عام جرم‌انگاری شده‌اند، یعنی توجه روی زنان نیست. چنانچه هر فردی با فرد دیگری نزاع کند مشمول این قوانین می‌شود».

او در پاسخ به این سؤال که به زن قربانی خشونت فیزیکی چه پیشنهادی دارید گفت: «این زنان بهتر است که در اولین اقدام ممکن به کلانتری مراجعه کنند و درخواست معرفی به پزشکی قانونی داشته باشند. زن قربانی خشونت خانگی حتما باید به پزشکی قانونی مراجعه کند و حتما از همسایه یا هر فرد دیگری که شاهد این ضرب و جرح بوده کمک بخواهد».

قربانیان خشونت و پزشکی قانونی

دکتر علی‌اصغر قربانی، رئیس گروه بررسی تطبیقی، فقهی و حقوق پزشکی سازمان پزشکی قانونی، توضیحاتی درباره مراجعان کلی نزاع اعم از مرد و زن به سازمان پزشکی می‌دهد. او به «شرق» می‌گوید: «افراد به پزشکی قانونی با دلایل مختلفی مراجعه می‌کنند و یکی از دلایل اصلی مراجعه به سازمان پزشکی قانونی که تعداد قابل توجهی هم هستند نزاع است. افراد قربانی ضرب و جرح حتما باید به دنبال استعلام مرجع قضائی یا ضابط قضائی به سازمان مراجعه کنند. بنابراین مراجعه‌کنندگان به سازمان پزشکی قانونی با موضوع نزاع همگی یک برگه از مراجع قضائی یا ضابط دارند؛ چراکه کار پزشکی قانونی کارشناسی است و کارشناسی در قبال سؤالات مراجع قضائی و برخی از مراجع ذی‌ربط انجام می‌پذیرد. همه کسانی که با عنوان نزاع به پزشکی قانونی مراجعه می‌کنند مدعی آثار ضرب و جرح یا تألمات روحی هستند. فرقی هم نمی‌کند که زن یا مرد باشند. بعد از تمام‌شدن روال اداری، آنها باید اوراق هویتی خود را تحویل داده تا شناسایی شوند و سپس تعرفه تعریف‌شده را پرداخت کنند. مواردی که فرد تمکن مالی نداشته باشد، یا زنانی که مدعی خشونت هستند اگر پول همراهشان نباشد با یک‌سری شرایط خاص از امکانات و خدمات پزشکی قانونی بهره‌مند می‌شوند. بعد از معاینه فرد، نتیجه در پرونده ثبت‌شده به صورت الکترونیک به مرجع قضائی درخواست‌کننده استعلام ارسال می‌شود.

به گفته قربانی پزشکی قانونی افراد را معاینه می‌کند. گاهی علائم ضرب و جرح دیده می‌شوند؛ این علائم ظاهری اعم از جراحات و تغییر رنگ‌ها مثل کبودگی، زردشدگی یا سیاه‌شدگی، یا خراش و بریدگی و پارگی و ساییدگی یا شکستگی و تورم هستند. اگر این علائم دیده شوند پزشکی قانونی آنها را مکتوب و گزارش می‌کند. اگر برای نظر کارشناسی نیاز به کارهای تشخیصی باشد گرفتن آزمایش یا عکس‌گرافی باشد درخواست آن ثبت می‌شود و اگر نیاز به مشاوره باشد با همکاران متخصص صحبت می‌شود. اگر در فرد آثار ظاهری ضرب و جرح موجود نباشد و مضروب مدعی مثلا ضربه به سرش باشد، آنجا پزشکی قانونی در گزارش می‌نویسد که نام‌برده از ناحیه سر اظهار تألم می‌کند. این نوع از گزارش‌ها چندان ارزش قضائی ندارند، چراکه قاضی درباره مسائلی حکم می‌دهد که برایش محرز باشد».

این پزشک قانونی در پاسخ به این پرسش که چقدر در نزاع‌ها، زنان حاضر به مراجعه به مراجع قضائی یا پزشکی قانونی می‌شوند، می‌گوید: «مطابق مستندات ثبت‌شده در سایت سازمان پزشکی قانونی، تعداد مراجعین مرد در ۱۰ ماه گذشته دوبرابر زنان است. این مسئله هم دلایل گوناگونی دارد. یک دلیلش این است که مردان بیشتر در جامعه هستند و ممکن است بیشتر مورد نزاع قرار بگیرند و یک دلیل دیگرش هم شاید این باشد که به دلیل روحیه زنان و نوع فرهنگ ما زنان ترجیح بدهند که درباره این مسائل سکوت کنند و پیگیر آن نباشند. تعداد مردان مراجعه‌کننده به پزشکی قانونی در نزاع در ۱۰ ماه گذشته ۳۴۳۳۷۲ و تعداد زنان ۱۵۷۸۹۲ نفر بوده است». او همچنین در پاسخ به این پرسش که شما به‌عنوان یک پزشک قانونی چه توصیه‌ای به زنان قربانی نزاع دارید، می‌گوید: «امروزه در هر حوزه‌ای متخصصان بر امر پیشگیری تأکید دارند. در دانش حقوق و دانش جرم‌شناسی پیشگیری از اتفاقات یک اصل مهم است. درباره نزاع هم، مهم‌ترین مسئله جلوگیری از نزاع است. بسیاری از موارد نزاع سر مسائل کوچک و به دلیل عدم خویشتن‌داری اتفاق می‌افتد و عموما هم به جای خطرناکی می‌کشد. بهترین توصیه ما جلوگیری از نزاع است و مهم‌ترین کارها در پیشگیری از نزاع خویشتن‌داری است».

قربانی در پایان در پاسخ به این پرسش که آیا به قربانیان نزاع توصیه می‌کنید که پیگیری قضائی کنند ،گفت: «مسئله خیلی شخصی است و به کسی نمی‌توان توصیه کرد. اما پاسخ این پرسش به یک‌سری از متغیرها بستگی دارد. ویژگی‌های شخصیتی و موقعیت اجتماعی و شرایط زمانی فرد، شدت جراحات و آسیب، ویژگی‌های ضارب و هدفی که شاکی دنبال می‌کند بخشی از این متغیرها هستند. اینها را باید کنار هم بگذاریم و به نتیجه برسیم».

اشرف‌السادات یکی از هزاران زن قربانی است که در سال‌های گذشته داستان زندگی‌اش رسانه‌ای شد. هرچند روایت دردناک او به دلیل موقعیت امروز و غوطه‌وربودن مردم در مسائلی مثل کرونا و حواشی سیاسی همیشگی ایران چندان دیده نشد، اما او به‌شدت نیازمند کمک مردم و قوه قضائیه است. او برای ادامه درمان نیازمند کمک مالی است و از قوه قضائیه می‌خواهد که به پرونده همسرش رسیدگی کنند و زودتر طلاق او ثبت شود. اشرف‌السادات می‌گوید احساس تنهایی می‌کند. وقت خداحافظی به ما می‌گوید: «دادگاه با یک کفالت ۶۰۰هزارتومانی همسر من را از زندان آزاد کرد و او این بلا را سر من آورد و حالا هم تهدید کرده همه ما را به قتل می‌رساند. آیا قوه قضائیه که محسن را با یک کفالت آزاد کرد، امروز از من به‌عنوان یک زن دفاع می‌کند؟ کسی هست که صدای من را بشنود؟ من صدایتان می‌کنم، صدایم را بشنوید...».

گزارش

زن‌کشی به روایت رسانه‌ها در سال ۹۹

نیلوفر حامدی

● آخرین ماه بهار بود و به رسم هر سال، منتظر نشسته بود تا امتحانات پایان ترم به اتمام برسد. احتمالا برنامه‌های زیادی برای تابستانش داشت؛ نوجوانی است و رؤیاپردازی‌هایش. ابرهای رؤیایی بالای سر او اما عمرشان کوتاه بود. دست پدر، به دختر اجازه نداد تا سوار بر ابر رؤیاهایش پرواز کند؛ سرش را برید و تنش را زیر تلی از خاک دفن کرد. داستان رومینا و سرانجامش، زمستان پرسوزی بود که بهار سال ۹۹ را ماتم‌زده کرد. رومینا اشرفی، دختری که هنوز یک ربع کامل زندگی را ندیده و نچشیده بود، به دست داس پدر، محکوم به مرگ شد. او را به حکم غیرت و ناموس مردانه خود کشتند و مادر عزادار حالا ماه‌هاست که بدون دخترش روزگار می‌گذراند. طبق آخرین اخبار از پرونده قتل رومینا، حکم ۹ سال زندان برای قاتل در نظر گرفته شده که تقریبا اشد مجازات است. اشد مجازات برای مرد خانواده‌ای که دست به قتل زن یا فرزندش بزند، نه قصاص، بلکه سه تا ۱۰ سال زندان و همچنین تبعید است. قانون در ایران پدر را ولی دم می‌داند و در صورتی که همین ولی دم قاتل شود، حکمش با سایر قاتل‌ها مساوی نیست؛ این در حالی است که اگر مادر چنین جرمی مرتکب شود، اعدام در انتظارش خواهد بود. چندروزی از حادثه رومینا نگذشته و هنوز فضای جامعه در بهت این خبر بود که تیتری دیگر، از یک زن‌کشی جدید در گوشه دیگری از کشور خبر داد. ساعت ۲۲:۳۰ یکشنبه‌شب ۲۵ خرداد امسال، جوان ۲۳ساله‌ای با دردست‌داشتن چاقوی خونین با حضور در کلانتری۱۱ ولیعصر آبادان ادعا کرد به دلیل خیانت همسرش، او را کشته است. جوان آبادانی به مأموران گفت: سر زن ۱۹ساله‌اش به نام فاطمه برحی را از تنش جدا کرده و در منطقه بهار ۵۶ در کنار رودخانه بهمنشیر رها کرده است. نکته درخورتوجه این است که زن‌کشی و خشونت علیه زنان در این خانواده سابقه طولانی داشت. در تحقیقات این پرونده مشخص شد برادرشوهر فاطمه نیز سال‌ها قبل با خواهر او ازدواج کرده است. خواهر فاطمه از همان روزهای نخست زندگی‌اش بارها هدف ضرب‌وشتم قرار گرفته و حتی فرزندش را زیر بار کتک سقط کرده است. همچنین در بررسی‌های بیشتر مشخص شد عمه فاطمه سال‌ها قبل به خاطر اینکه همسرش به حبس ابد محکوم شده بود، تصمیم به جدایی می‌گیرد که گویا پدرشوهر فاطمه برحی که عمویش است، با برچسب خیانت خواهرش، دست به قتل او زده و سرش را بریده و پس از سال‌ها زندان آزاد شده است.

فاطمه برحی که به زور تن به این ازدواج اجباری داده، پس از مراسم عقد همراه یکی از دوستانش که دختر جوانی است، به مشهد فرار کرده و در آنجا زندگی پنهانی داشته است که شوهر وی موفق به پیداکردن محل زندگی همسرش شده و او را به آبادان بازگردانده است.

پدر فاطمه برحی که احتمال می‌داد دخترش سرنوشت مرگ‌باری همچون خواهرش خواهد داشت، مثل پدر رومینا اشرفی، یک سم تهیه کرده و قصد دادن آن به دختر را داشته تا با مرگ آسان‌تری به خواب ابدی برود که مادر با اطلاع از اقدام شوهرش مانع کار او می‌شود. این دو خبر اما انگار کافی نبود که شامگاه ۲۶ خرداد، یک زن‌کشی دیگر هم رخ داد. این بار در کرمان، پدری دخترش را با یک تبر به قتل رساند و بدنش را در بیابان‌های اطراف روستا رها کرد. دختر ۲۳ساله که بارها از پدرش کتک خورده بود، این بار برای همیشه از این دنیا رفت. خبر سه دختری که در خرداد سال ۹۹ و به دست مردان خانواده خود کشته شدند، احساسات عمومی را به‌شدت جریحه‌دار کرد، اما رومینا، فاطمه و ریحانه، اولین قربانیان خشونت خانگی نبودند؛ همان‌طور که مرگ آنها، پایانی بر این پرونده نشد. سونیا در سردشت، وفا در سقز، شیدا در اصفهان، سرگل در سنندج، زهرا در بوشهر و نام‌های دیگری که در ماه‌های اخیر خبر قتلشان به دست مردان خانواده به گوش رسیده، بخش کو